

ایدئولوژی / گفتمان و کارکردهای شخصیت اصلی زن در رمان معاصر (بررسی مقایسه‌ای کارکردهای شخصیت اصلی زن در رمانهای «دختر رعیت» اثر اعتماد زاده و «دل فولاد» اثر روانپور)

مریم سوری، محمدرضا عابدی جیقه*، محمد خاکپور، محمد مهدی پور

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

سال نوزدهم، شماره هشتم، آبان ۱۴۰۵، شماره پی در پی ۱۲۶، صص ۷۳-۵۳

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.19.8295>

نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: در خلق رمانهای اجتماعی و زن‌محور، بسیاری هنوز هم نویسنده را خالق اصلی این آثار میدانند؛ به باور این افراد نویسنده آن خدایی است که شخصیت‌های اثر خویش را می‌آفریند و کارکردهای آن را تعریف میکند. اما بررسی رمانهای معاصر فارسی نشان از آن دارد که چنین دیدگاهی اغراق آمیز است و نویسنده تنها عامل تعیین کننده نیست. او در آفرینش اثر خویش متأثر از عوامل بسیاری است؛ به عنوان مثال تأثیر جنسیت نویسنده در آفرینش شخصیت‌های زن انکار ناپذیر است. ایدئولوژی / گفتمانی که نویسنده در آن حضور دارد نیز نقشی تعیین کننده در خلق اثر ادبی دارد تا آنجا که میتوان ادعا کرد که این ایدئولوژی / گفتمانها هستند که شخصیت‌ها را می‌آفرینند و کارکردهای آنها را مشخص مینمایند.

روش پژوهش: این تحقیق به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام شده است. ابتدا کارکردهای شخصیت اصلی زن در رمانهای «دختر رعیت» اثر اعتماد زاده و «دل فولاد» اثر روانپور استخراج شده، در ادامه این داده‌ها بر اساس جنسیت نویسنده و ایدئولوژی / گفتمانی که نویسنده به آن تعلق دارد، با رویکردی مقایسه‌ای بررسی و تحلیل شده است.

یافته‌ها: بررسی کارکردهای سنتی، عاطفی و اجتماعی شخصیت‌های زن در دو اثر نام برده اثبات کننده رابطه این کارکردها با ایدئولوژی / گفتمانی است که نویسنده در آن قرار دارد. علاوه بر آن جنسیت نویسنده این رمانها، نیز تعیین کننده کارکردهای شخصیت‌های زن داستان است؛ روانپور به دلیل گرایش به گفتمانهای فمینیستی (و به ویژه فمینیسم رادیکال) و با تمرکز بر ذهنیت زنانه خود و شناخت بلاواسطه از کنش اجتماعی زن، تصویری چند لایه و پویا از شخصیت زن ارائه میدهد؛ حال آنکه اعتماد زاده به دلیل تعلق به ایدئولوژی طبقاتی (مارکسیسم - لنینیسم) و نداشتن تجربه مستقیم از دنیای زنان، شخصیت زن را عمدتاً در ساحت نظام طبقاتی و مناسبات ارباب-رعیتی به تصویر میکشد.

نتیجه‌گیری: اعتماد زاده در «دختر رعیت» در نمایش تمام ابعاد شخصیتی زن و بسط دادن کارکردهای متنوع شخصیت چندان موفق عمل نکرده است؛ در حالیکه روانپور با به کار بستن کارکردهای متنوع، تصویری چند لایه و پویا از شخصیت زن ارائه میدهد؛ از همین روی کارکردهای شخصیت زن در «دل فولاد» در عین حال که به واقعیت نزدیکتر است، تنوع، عمق و استقلال روایی بیشتری نسبت به «دختر رعیت» دارد.

تاریخ دریافت: ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ داوری: ۲۸ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ اصلاح: ۱۲ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۷ مرداد ۱۴۰۵

کلمات کلیدی:

رمان اجتماعی، کارکرد شخصیت، زنان، دختر رعیت، دل فولاد.

* نویسنده مسئول:

abedi@tabrizu.ac.ir ✉

☎ (۹۸ ۲۱) +



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

**Ideology/Discourse and the Functions of the Central Female Character in the Contemporary Novel
(A Comparative Study of the Functions of the Central Female Character in the Novels *Dokhtar-e-Ra'iyat* by E'temadzadeh and *Del-Foulad* by Ravanipour)**

M. Souri, M.R. Abedi Jigheh*, M. Khakpour, M. Mehdipour

Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 16 May 2026

Reviewed: 18 June 2026

Revised: 03 July 2026

Accepted: 18 August 2026

KEYWORDS

Social Novel, Character Functions, Women, *Dokhtar-e-Ra'iyat* (The Peasant's Daughter), *Del-Foulad* (Steel Heart).

*Corresponding Author

✉ abedi@tabrizu.ac.ir

☎ (+98)

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: In creating social and women-centric novels, the author is often still considered the sole creator of their work, defining the functions of its characters. However, an examination of contemporary Persian novels reveals this view to be exaggerated; authors are not the sole determining factor. They are influenced by numerous factors in creating their work—for instance, the impact of the author's gender on the creation of female characters is undeniable. The ideology/discourse in which the author operates also plays a decisive role in shaping the literary work, to the extent that it can be argued that these ideologies/discourses create the characters and determine their functions.

METHODOLOGY: This descriptive-analytical study extracts the functions of the central female character in two novels, *Dokhtar-e-Ra'iyat* (The Peasant's Daughter) by E'temadzadeh and *Del-Foulad* (Steel Heart) by Ravanipour. The data are then analyzed comparatively based on the author's gender and their associated ideology/discourse.

FINDINGS: The analysis of traditional, emotional, and social functions of the female characters confirms their link to each author's ideology/discourse. Furthermore, the author's gender significantly determines these functions. Ravanipour, influenced by feminist discourse (especially radical feminism), and utilizing her female subjectivity and direct knowledge of women's social actions, presents a multi-layered and dynamic female character. Conversely, E'temadzadeh, due to his adherence to class-based ideology (Marxism-Leninism) and lack of direct experience with women's internal world, predominantly portrays women within the class system and feudal lord-peasant relations.

CONCLUSION: E'temadzadeh in *Dokhtar-e-Ra'iyat* is less successful in showcasing the full dimensions of female character and expanding her diverse functions. In contrast, Ravanipour offers a multi-layered, dynamic, and more realistic portrayal, making the character functions in *Del-Foulad* more varied, in-depth, and narratively independent. This demonstrates that female authors are often capable of presenting a more complete and realistic image of women's lives, emotions, and capabilities.

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.19.8295>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 24	 0	 0

بیان مسئله

ادبیات داستانی معاصر ایران، به ویژه رمان اجتماعی واقعگرا آئینه‌ای تمام‌نما از سبک زندگی، سیر تحولات اجتماعی، نابرابریها و دغدغه‌های جامعه ایرانی است. در این میان، زندگی زنان و مسائل مبتلابه آنان، از جمله محورهای مهم روایت داستانی معاصر را شکل میدهد. زنان به‌عنوان نیمی از پیکره جامعه، با حضور و فعالیت در خانواده و کنشگری با تأخیر در اجتماع، ضمن پیمودن مسیری پر فراز و نشیب در تعامل با نیمی دیگر از پیکره جامعه، زمینه‌ای غنی و پرمایه برای تحلیل اجتماعی و فرهنگی در رمانها فراهم آورده‌اند. پس از انقلاب مشروطه و تحولات اجتماعی مترتب بر آن، زنان امکان حضور گسترده در عرصه‌های اجتماعی و ایفای نقشهای متنوع را یافتند؛ این حضور زمینه را برای ورود زن اجتماعی به ادبیات داستانی میسر ساخت و داستان‌نویسان را در جهت پرداختن به شخصیت زن در رمانهای اجتماعی ترغیب نمود.

رمانهای اجتماعی با تمرکز بر زندگی روزمره و مناسبات اجتماعی موجود، میکوشند تا تصویری نزدیک به واقعیت از جامعه بازتاب دهند، تصویری که از زنان در داستانهای فارسی معاصر ارائه شده است، یک دست نیست و از یک داستان به داستان دیگر تفاوت دارد؛ به عنوان مثال در برخی از داستانهای معاصر، زنان ذات نیکویی دارند حال آنکه در برخی دیگر زنان همگی اغواگر و فتانه‌اند. این تفاوت به ویژه در کارکردهای شخصیت آنها جلوه بیشتری دارد. کارکردهای زنان سنتی در این داستانها آشکار است؛ آنها به تیمار خانواده مشغول‌اند و اغلب آنها کارکرد عاطفی و اجتماعی مثبت ندارند و یا کارکردهای عاطفی آنان بسط نیافته است، در مقابل زنانی نیز در داستانهای معاصر حضور دارند که کارکردهای شخصیت آنها در بعد عاطفی و اجتماعی مثبت گسترش پیدا کرده است و با کارکردهای متنوع و اغلب مثبت، ارائه‌کننده تصویری متفاوت از زنان در داستان هستند. شخصیت زن در این رمانها نه تنها ویژگیهای فردی را بازتاب میدهد، بلکه روابط اجتماعی، فرهنگی و جنسیتی را نیز به تصویر میکشد. نکته اساسی اینکه، کاربست کارکردهای شخصیت زن از سوی نویسندگان ناگزیر از الگوها و ملاکهایی تبعیت میکند که درک درست آنها مخاطب را در فهم نظام‌مند ساختار و درونمایه رمان یاری میرساند. به غیر از واقعیتها و گفتمانهای جامعه‌ای که رمان در آن به نگارش درآمده است، عوامل تعیین‌کننده دیگری چون جنسیت نویسندگان این داستانها (بی‌گمان مرد یا زن بودن نویسنده این رمانها در این تصویر سازی از کارکردهای شخصیت‌های زن موثر است) و ایدئولوژی/گفتمانی که نویسنده در آن حضور دارد در انتخاب و نحوه به‌کارگیری این کارکردها تأثیرگذار بوده است. براین‌مبنا، این پرسش اساسی مطرح میشود که تجربه زیسته و تفاوت جنسیت نویسندگان و همچنین تفاوت ایدئولوژی/گفتمانی نویسندگان چه تأثیری در انتخاب نوع کارکردها و نحوه طرح آنها در رمان داشته است؟

پاسخ به این پرسش، پس از تحلیل و بررسی کارکردهای سه‌گانه شخصیت زنان (سنتی، عاطفی و اجتماعی)، و بررسی مقایسه‌ای کارکردهای شخصیت اصلی زن در دو رمان «دختر رعیت» اعتمادزاده (م. به. آذین) و «دل‌فولاد» روانپور، محور اصلی جستار حاضر است.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشهای بسیاری درباره دختر رعیت و دل فولاد چون «چند صدایی در رمان دختر رعیت اثر به‌آذین با کاربست گفتگومندی باختین» (۱۴۰۳)، «تحلیل فمینیستی رمان دل‌فولاد منیرو روانپور بر اساس نقد روانکاوانه فردیت یونگ» (۱۳۹۹)، «تحلیل روانکاوانه شخصیت زن رمان دل‌فولاد، بر اساس آرای کارن هورنای» (۱۴۰۱)،

«بررسی رمان دختر رعیت بر اساس دیدگاه ساختگرایی تکوینی لوسین گلدمن» (۱۳۹۲) و «تحلیل شخصیت زن در آثار نویسندگان زن معاصر و مقایسه آن با آثار نویسندگان مرد» (۱۳۸۱) منتشر شده است اما هیچکدام از این تحقیقات به بررسی تطبیقی این آثار از منظر کارکردهای شخصیت‌های زن داستان نپرداخته‌اند. با تأمل در پژوهشهایی که ذکرشان گذشت، درمی‌یابیم که تحلیل جامع کارکردهای شخصیت زن در دو رمان مورد نظر و مقایسه آنها، به‌ویژه با تمرکز بر جنبه‌های سنتی، عاطفی و اجتماعی کارکردها، تا به حال مورد توجه قرار نگرفته است و پژوهش حاضر درصدد پرکردن این خلأ برآمده است.

مبانی نظری

چنانکه گفته شد، به غیر از جنسیت نویسندگان، ایدئولوژیها و گفتمانهایی که نویسنده به آنها تعلق دارد، نقشی تعیین کننده در چگونگی به تصویر کشیده شدن کارکردهای شخصیت‌های زن داستانهای معاصر دارد، به همین دلیل به ناگزیر باید به این مفاهیم پرداخت و آن را به اختصار توضیح داد.

ایدئولوژی: ارائه تعریف جامعی از ایدئولوژی کار آسانی نیست. به دلیل رواج بسیار این مفهوم در دو قرن اخیر، ایدئولوژی معانی بسیار پیدا کرده است. برخی آن را آگاهی کاذب و برخی دیگر آن را مجموعه‌ای از افکار، ارزشها و استدلالاتی دانسته‌اند که دست به دست هم داده تا برداشت منسجمی از چیزی ارائه نمایند که جامعه باید باشد (تامپسن، ۱۳۹۵: ۱۰۵). به دلیل همین گستردگی، تلاشی برای ارائه معنایی همه پسند از آن در اینجا نه ممکن است و نه ضرورت دارد. آنچه در اینجا واجد اهمیت است این است که مارکسیسم یکی از این ایدئولوژیها است. ایدئولوژی‌ای که تا سالهای پایانی قرن بیستم در بخشهای زیادی از جهان رواج داشت و دولتها و احزاب بسیاری خود را مارکسیست مینامیدند.

مارکسیسم جریانی است که از درون سوسیالیسم برآمد (نیومن، ۱۴۰۲: ۲۸) اما چنان گسترشی پیدا کرد که خود به یک ایدئولوژی تبدیل شد. برای شناخت مارکسیسم که خود شاخه‌ای از سوسیالیسم بوده است، باید به دوران انقلاب صنعتی بازگشت چرا که مارکسیسم واکنشی به انقلاب صنعتی و نظام اقتصادی حاکم بر آن یعنی سرمایه داری بوده است. انقلاب صنعتی تولید بیشتر و انباشت سرمایه را در پی داشت اما این تولید بیشتر و انباشت سرمایه تنها به سود صاحبان سرمایه و دارندگان ابزار تولید بود و نه کارگرانی که جز نیروی بدنی خویش هیچ کالایی برای عرضه نداشتند. سوسیالیستها که مارکس نیز یکی از آنها و احتمالاً معروفترین آنها بود، خواهان تغییر چنین مناسبات استثمارگرانه و ایجاد جهانی تازه بودند که در آن دیگر نشانی از استثمار اکثریت (کارگران) به دست اقلیت (صاحبان سرمایه) وجود نداشت. آنها سودای تاسیس جامعه‌ای را داشتند که در آن همه انسانها آزاد، برابر و برادر بودند؛ جامعه‌ای که در آن انسانها به جای تعقیب منافع خویش به منافع همگان می‌اندیشیدند.

از آنجا که در دوران انقلاب صنعتی زنان که به عنوان کارگر در کارخانه‌ها به کار اشتغال داشتند، نیز همچون دیگر کارگران استثمار میشدند، ناخواسته مارکسیستها به زنان و جایگاه آنها نیز توجه نشان دادند و درباره آنها بسیار نوشتند. شناخته‌شده‌ترین متنی که مارکس در آن به زنان و جایگاه غیر انسانی آنها در نظام سرمایه‌داری پرداخته شده است، خانواده مقدس است. مارکس در این کتاب - که در اصل نقدی است بر رمان رازهای پاریس اوژن سو، نشان میدهد که چگونه نظام سرمایه داری زنان را به تن فروشی میکشاند. مارکس در این داستان «به موقعیت دشوار دختران و زنان طبقه کارگر اشاره میکند. آنان به عنوان اعضای پرولتاریا چیزی به جز نیروی کارشان برای فروش ندارند و در نبود کار تولیدی کافی زنان مجبور میشوند بدن خود را برای بقا بفروشند. این پیامد طبیعی

سرمایه‌داری است» (براون، ۱۳۹۵: ۵۸). محمود اعتماد زاده، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان و مترجمان چپ‌گرا در تاریخ معاصر ایران است، که بازتاب اندیشه‌های مارکسیستی او را در تمام آثارش و به‌ویژه رمان «دختر رعیت» کاملاً مشهود است. این رمان یکی از مهمترین نمونه‌های ادبیات رئالیسم سوسیالیستی در ایران است. اعتمادزاده، تقابل آشکار میان زندگی اشرافی اربابها و فقر مطلق دهقانان و استثمار آنها توسط نظام سرمایه داری را در این رمان، با محوریت شخصیت زنی به نام صغری به تصویر کشیده است.

فمینیسم: واژه فمینیسم که به معنای «زن‌گرایی» است، در اصطلاح به مجموعه‌ای از ایدئولوژیها، حرکت‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی گفته میشود که هدف آن رسیدن به برابری جنسیتی، سیاسی، اقتصادی، انسانی و اجتماعی مرد و زن است. (مهری وهمکاران: ۱۳۹۹) فمینیسم به حقوق زنان و بازخوانی ستمها و تبعیضهایی میپردازد که در طول تاریخ، بر زنان اعمال شده است. هدف این جنبش ایجاد فضایی است تا زنان نیز در کنار مردان صاحب حقوق معین باشند؛ به بیان دیگر «فمینیسم به عنوان جنبش اجتماعی و فکری در وسیعترین معنای آن در صدد ارتقای موقعیت زنان به عنوان یک گروه در جامعه است.» (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۱۶) که البته در قالب نظریات مختلف ارائه میشود: ۱- نظریه تفاوت‌های جنسی ۲- نظریه نابرابری جنسی ۳- نظریه ستمگری جنسی. نظریه اول به طور کلی بیانگر آن است که ذهنیات زنان و زندگی روحی درونی آنان با ذهنیات درونی و روحی مردان تفاوت‌های آشکاری دارد. زنان با توجه به ویژگیهای زیسته خویش، از جهت ارزشها و منافع بنیادیشان، ساخت انگیزه‌های دستاوردی، خلاقیت ادبی، تفننهای جنسی، احساس هویت و آگاهی نسبت به واقعیت‌های اجتماعی، بینش و برداشتی متفاوت از مردان دارند؛ و همین امر سبب شده تا در مقایسه با مردان کارکردهای متمایزی داشته باشند. به ویژه مسئولیت مادری که آن را عامل تعیین کننده عمده در تقسیم کار جنسی گسترده‌ای میدانند که زنان را به کارکردهای همسری، مادری و به ساحت خصوصی خانه و خانواده پیوند میدهد. نظریه دوم، نابرابری جنسی است که به چهار مفهوم تبیین میشود و مهمترین آنها این است که زنان و مردان نه تنها موقعیتهای متفاوتی در جامعه دارند؛ بلکه در موقعیتهای نابرابری نیز قرار گرفته‌اند. زنان در مقایسه با مردانی که در همان جایگاه اجتماعی آنان قرار دارند، از منابع مادی، منزلت اجتماعی، قدرت کمتری برخوردارند. ناگفته نماند که این جایگاه اجتماعی میتواند بر طبقه، نژاد، شغل، قومیت، دین، آموزش و یا هر عامل اجتماعی دیگری مبتنی باشد. این نظریه خود به دو نوع فمینیسم لیبرالی و فمینیسم مارکسیستی تقسیم میشود. فمینیسم لیبرال، برنامه‌هایی برای از میان برداشتن نابرابریهای جنسی دارد: بسیج در جهت کاربرد امکانات موجود سیاسی و قانونی که در دسترس باشند؛ تأمین فرصتهای برابر اقتصادی، دگرگونی در خانواده، مدرسه و پیامهای رسانه‌های همگانی، تا آنکه مردم دیگر در نقشهای جنسی شدید و در بسته اجتماعی نگرند و کوششهای همه افراد برای مبارزه با تبعیض جنسی در هرکجا که روزانه با آن روبرو میگردند. فمینیستهای مارکسیست تحلیل طبقاتی مارکسیستی را به اعتراض اجتماعی پیوند میزنند و بر عامل ستمگری اجتماعی تأکید دارند.

نظریه فمینیستی سوم یعنی ستمگری، خود نیز انواعی از نظریات مختلف مانند: نظریه روانکاوانه، رادیکال، سوسیالیستی و جامعه شناختی را در برمیگیرد. در این نظریه اصل بر مردسالاری و سوءاستفاده و سرکوبی زنان گذاشته شده و در قالب هرکدام از این نظریات دیده‌گاههای متفاوتی قابل ردیابی است. (ن.ک. به ریتز ص ۴۶۵ تا ۴۹۵) فمینیستهای رادیکال، فرهنگ (و به ویژه فرهنگ پدر سالاری) را میدان مبارزه و جولانگاه خود قرار داده بودند. به زعم آنها کارکرد اصلی فرهنگ پدر سالاری، طبیعی جلوه دادن برتری مردان و باز تولید مناسبات استثمارگرانه حاکم بر مناسبات موجود میان مردان و زنان بود و از آنجا که فمینیستهای رادیکال، حضور فرهنگ

پدر سالار را در تمامی ابعاد و ساحت‌های جوامع انسانی مشاهده می‌کردند، به ناگزیر به همه ساحت‌های زندگی انسان نگاهی انتقادی و نقادانه داشتند. (امن‌خانی، ۱۴۰۰: ۷۲)

همزمان با دوره قاجار و عصر مشروطه، زنان ایرانی نیز با جنبش فمینیست و حمایت از زنان آشنا شدند و از آن زمان به بعد با ورود زنان به قلمرو داستان‌نویسی؛ آنان کوشیدند با بیان مسائل و مشکلات زنان ایران و ظلمی که بر آنان می‌رود، زنان را نسبت به وضعیت خود و لزوم تغییر در سرنوشتی که فرهنگ جامعه سنتی و مردسالار برایشان رقم زده است آگاه کنند. بنابراین زنان نویسندگانی که گرایش فمینیستی داشتند، هنرمندانه و با توجه به تجربه زیسته مستقیم خود از زنانگی، اندیشه فمینیستی و دفاع از حقوق زنان را در قالب داستان بیان کردند.

منیرو روانپور یکی از این نویسندگان است که اگرچه نمیتوان او را فمینیست کامل خواند اما اندیشه‌های فمینیستی در بیشتر آثار او به وضوح قابل مشاهده است، چرا که به قول میرعبدینی بعضی از آثار او مبتنی بر اصالت زن نوشته شده است. اما از میان نظریات فمینیستی؛ با توجه به واقعیات جامعه ایرانی و شرح مصائب و رنج‌های زنان و بحث حقوق آنان در خانه و جامعه، بیشتر بر مواردی تکیه شده است که با دیدگاه فمینیستی رادیکال نسبت بیشتری دارد. و از آنجا که منیرو روانپور در اغلب آثارش از جمله رمان «دل‌فولاد» اشاره زیادی به مصادیق مختلف آزار و اذیت جسمی و روحی زنان و تأکید بر کسب علم و آگاهی و دستیابی به هویت و کمال انسانی و احراز جایگاه برابر با مردان را دارد؛ میتوان اندیشه‌های مربوط به اصالت زن او را در داستان‌هایش منطبق با اندیشه‌های فمینیست رادیکال دانست.

بحث

کارکردهای شخصیت زنان

کارکردهای شخصیت زن، به مجموعه‌ای از ویژگیها، صفات و نقشها اطلاق میشود که نویسنده در خلق شخصیت زن از آنها بهره میگیرد تا خواننده را با ابعاد مختلف شخصیت آشنا سازد و به او درک عمیقتری از درونمایه و موضوع اصلی رمان بدهد. برخی از این کارکردها با توجه به ساختار بیولوژیکی زنانه تنها مختص زنان است و در قالب نقش‌های زنانه مانند مادر، معشوقه، زن خانه‌دار، بیوه، زن اغواگر و فتانه و کارکردهای معطوف به قرار گرفتن زنان در بسیاری از موقعیتهای عاطفی نمود پیدا میکند. این کارکردها معمولاً در سه دسته سنتی، عاطفی و اجتماعی قابل بررسی است و هر دسته دو طیف از ویژگیهای مثبت و منفی را شامل میشود. این دسته‌بندی به تحلیل جامع و مقایسه‌ای شخصیت زن در آثار ادبی کمک میکند و امکان بررسی نحوه تأثیرگذاری اجتماعی، روانی و فرهنگی شخصیت زن را فراهم می‌آورد.

کارکردهای سنتی

کارکردهای سنتی از مهمترین و پرتکرارترین کارکردهای شخصیت زن در رمانهای اجتماعی به شمار می‌آید و داستان‌نویسان برای شخصیت‌پردازی زن اغلب از آنها بهره جسته‌اند. این کارکردها غالباً ریشه در ساختارهای مردسالارانه و سنتی جامعه ایرانی دارد و مشتمل بر نقش‌هایی مانند مادر، همسر، زن بیوه، زن قربانی، زن بی‌سواد و زن اغواگر میشود. با توجه به ویژگیهای جامعه مردسالار ایران و جایگاه متزلزل زنان در آن، در میان کارکردهای سنتی شخصیت زن علاوه بر کارکردهای مثبتی همچون مادر فداکار، همسر دلسوز و معشوق وفادار، کارکرد منفی زن قربانی نیز، بسیار برجسته است و در طیف گسترده‌ای از داستانهای زن‌محور مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است؛ زیرا زنان در جوامع سنتی و مردسالار اغلب قربانی نابرابریها و محدودیتهای اجتماعی بوده‌اند و این امر،

بستری مناسب برای انتقاد و بازنمایی مشکلات مربوط به زنان برای داستان‌نویسان فراهم کرده است. نظر به بررسی به عمل آمده، سابقه استفاده از کارکرد زن قربانی در ادبیات داستانی ایران به رمان «تهران مخوف» مشفق کاظمی برمیگردد و به تبع آن، این کارکرد در رمانهای بعدی نیز به دفعات مورد استفاده داستان‌نویسان قرار گرفته است. در رمان «دختر رعیت»، مهمترین و بارزترین کارکرد سنتی شخصیت صغری، کارکرد منفی زن قربانی است. اعتمادزاده همچون غالب رمان‌نویسان هم‌عصر خویش، از کارکرد زن قربانی برای نمایش فقدان عدالت اجتماعی و آسیبهای نظام ارباب - رعیتی در پردازش شخصیت اصلی زن داستان خود بهره گرفته است. صغری، دختر رعیتی به نام احمد گل است که همراه پدر به خانه ارباب میرود و برادر ارباب از پدر میخواهد که صغری را برای کار نزد آنها بگذارد؛ صغری مجبور به کلفتی در خانه ارباب میشود و حتی در مواجهه با هوسهای پسر ارباب، هیچ انتخابی ندارد. این واقعه که با زبانی نمادین و در قالبی گفتگو محور روایت شده، نشان دهنده آن است که قربانی شدن صغری نه یک رخداد فردی بلکه محصول زیست او در جایگاه یک رعیت‌زاده و به عنوان یک زن فرودست است: «- پسر، احمد گل! این دخترت را می‌خواهم بگذاری پیش ما راضی هستی؟ احمد گل بند دلش پاره شد، سرش به زیر ماند، پس گردن و هر دو گوشش به سرخی لاله شد نتوانست جوابی بگوید. - ها؟ بگو ببینم راضی هستی؟ قربان، راضی نباشم چه بکنم؟» (اعتمادزاده، ۱۳۸۴: ۳۸)

احمد گل با اینکه راضی نیست، اما مجبور است قبول کند؛ چون یک رعیت است و چاره‌ای جز پذیرفتن حرف ارباب ندارد؛ صغری هم که دختر رعیت است، قربانی نظام ارباب و رعیتی میشود. این کارکرد منفی تمام زندگی صغری را تحت تأثیر قرار میدهد و شخصیت او را تا سرحد ابزاری برای تأمین هوسهای پسر ارباب تنزل میدهد: «خانم از کار پسرش بویی برده بود. رختخوابش را هم گاهی نیمه‌های شب خالی یافته بود، اما هیچ به روی خود نیاورده بود.» (همان: ۱۳۲)

در بیشتر رمانهای زن محور، با چند کارکرد سنتی مانند مادر، همسر و معشوق در شخصیت زن داستان روبه‌رو می‌شویم؛ اما شخصیت صغری در دختر رعیت فاقد این کارکردهای زنانه است. او به‌خاطر زن قربانی بودن نه لایق همسری است و نه اجازه مادری به او میدهند و نه حتی میتواند معشوقه مردی باشد، او زنی است که بخاطر طبقه و جنسیتش در پایینترین سطح سلسله مراتب قدرت قرار میگیرد و همین امر، شخصیت او را به کلیشه‌ای تک بعدی از قربانی محض بدل میکند. پسر ارباب نیز با وقوف به این مسئله او را فقط برای خاموش کردن آتش هوسش میخواهد. یکی دیگر از کارکردهای سنتی دختر رعیت، کارکرد زن مطیع و منفعل است، صغری در مقابل خواسته‌های دیگران همیشه گوش به فرمان است و جسارت اعتراض ندارد: «آنها دست به سیاه‌وسفید نمیزدند. حتی اگر تنگ آبخوری دم دستشان بود، صغری را صدا میکردند لیوان را پر آب کند و به ایشان بدهد. اگر او کار دیگری داشت یا نمیشنید و زود نمی‌آمد، دیگر هیچ، بد و رد بود که نثارش میکردند.» (همان: ۶۳)

به موازات این کارکردهای منفی، کارکرد منفی زن بیسواد نیز به عنوان یکی دیگر از مولفه‌های منفی شخصیت وی ظاهر میشود. این کارکرد جزء لاینفک شخصیت اوست. بیسواد بودن از جهتی خمیرمایه دیگر کارکردهای منفی را در شخصیت او فراهم می‌آورد و قدرت او را در درک درست وقایع به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل میدهد: «صغری با چشم و دهن باز مهدی را نگاه میکرد. عجب! چه چیزها میگفت! پس پدرش گناهی نداشت.» (همان: ۹۸)

بی‌سواد بودن صغری صرفاً یک ویژگی فردی نیست، بلکه عاملی در نداشتن ادراک درست از محیط پیرامون و ناتوانی در تحلیل وقایع پیش آمده، است.

«با این همه زحمت، گرفتاری تازه‌ای هم سربارش گشته بود: می‌بایست فکر بکند، بسنجد، بفهمد. چه کار مشکلی!» (همان: ۹۷)

کارکرد سنتی زن قربانی در رمان «دل فولاد» نیز مشاهده می‌شود. شخصیت اصلی این رمان، زنی به نام افسانه سربلند است. او پس از جدایی از همسرش از شیراز به تهران مهاجرت می‌کند. باتوجه به شرایط زندگی، کارکرد زن قربانی از آغاز تا پایان داستان، یکی از قدرتمندترین و تأثیرگذارترین ابعاد شخصیت افسانه است.

در ابتدای داستان، افسانه قربانی رفتارهای نادرست و نامناسب همسرش می‌شود؛ همسری که او را در قمار باخته و به او تهمت بی‌عفتی می‌زند. افزون بر این، او در ادامه قربانی تعصب و خشونت پدر می‌شود؛ پدرش پس از فرار افسانه از خانه شوهر، او را کتک زده و طرد می‌کند. این تجربیات، پایه‌ای برای شکل‌گیری کارکرد سنتی زن قربانی در شخصیت افسانه فراهم می‌آورد و تأثیر مستقیمی بر رفتار و روان او در طول داستان دارد:

«پدر بلند شده بود و اوکز کرده بود گوشه‌ای طاق و گلوی داشت ورم میکرد و پدر کمر بندش را، کمر بند خودش و مرد را درآورده بود و میزد: کجا بودی... کجا؟». (روانیپور، ۱۳۷۱: ۶۸)

در پایان داستان نیز جدایی از همسر و بیوه شدن، شکل دیگری از کارکرد زن قربانی را به شخصیت افسانه تحمیل می‌کند. او قربانی باورهای غلط جامعه در مورد زنان بیوه می‌شود و با اینکه عاشق سیاوش است، جامعه سنتی حتی امکان عشق‌ورزی مجدد را نیز از او سلب می‌کند:

«خانم سرهنگ می‌ترسید، او را پس میزد... نمیخواست بماند، اصلاً انگار نمیخواست او آن بالا باشد، طبقه دوم، نه اینکه بدش بیاید نه! فقط میخواست او را دک کند... دیگر فهمید بوی دک کردن می‌آمد.» (همان: ۲۷۰)

روانیپور با استفاده از کارکرد زن بیوه، سعی دارد مشکلاتی را که طیف زنان بیوه در زندگی با آن روبرو هستند، در سیر داستان بازگو کند. از آنجایی که او خود نیز شکست در ازدواج را تجربه کرده است، به‌خوبی جزئیات این کارکرد را در شخصیت زن داستان نشان می‌دهد. روانیپور کارکرد زن بیوه را نه فقط به عنوان یک نقش منفعل و سرکوب شده، بلکه به‌سان نقطه آغازی برای نمایش دشواریهای زیستی زنان بیوه و نقد باورهای غلط جامعه در تعامل با آنان، به کار می‌گیرد:

«همان روز که از زیر درخت نارنج بیرون آمد گفت: این شرط اول، نگو که بیوه‌ای!» (همان: ۲۰)

کارکرد همسری، دیگر کارکرد سنتی شخصیت افسانه در رمان دل فولاد است، بالطبع این کارکرد قبل از جدایی او از شوهر، موضوعیت داشت و نمودهایی از آن را در بخشهایی از رمان که این قسمت از زندگی او را روایت می‌کند، میتوان دید:

«شرمساری! شرمساری انتخاب و سکوت سکوتی که با خود میکشید. تا هیچ‌کس نداند که قمارباز است. مردش را میگویم.» (همان: ۲۱۵)

زمانی هم که سیاوش عاشق او می‌شود، کارکرد سنتی معشوقه به یکی دیگر از ویژگیهای شخصیت افسانه تبدیل می‌شود:

«نشست و نگاهش کرد و زن ناچار شد بنشیند روبرویش. انگار میخواست بگوید کیش! و او نمیخواست مات شود. یکبار باخته بود دیگر نمیخواست و حالا باید میرفت با دسته‌ای کاغذ و میرفت تا جوان راهش را بگیرد و برود. اما نرفت. ماند.» (همان: ۲۲۰)

در مقایسه کارکردهای سنتی شخصیت زن در دو رمان مورد بررسی، چند نکته قابل تأمل تواند بود. نخست اینکه هر دو نویسنده، تصویر زنانه پرتکرار در رمانهای اجتماعی، یعنی کارکرد زن قربانی، را برای شخصیت اصلی خود برگزیده‌اند. با این حال، تفاوت رویکرد آنها کاملاً مشهود است: اعتمادزاده تحت تأثیر مستقیم ایدئولوژی مارکسیستی خود، این کارکرد را عمدتاً برای بازنمایی اختلاف طبقاتی و اعتراض به نظام ارباب - رعیتی و نابرابریهای اجتماعی به کار میگیرد. از دید او، برجسته‌ترین بعد شخصیت صغری، قربانی شدن در برابر بوالهوسی پسر ارباب و مورد استفاده قرار گرفتن به عنوان یک رعیت است. در مقابل، روانپور با انتخاب کارکرد زن قربانی برای شخصیت افسانه، تحت تأثیر گفتمان فمینیستی رادیکال، در پی اعتراض به وضعیت زنان در جامعه مردسالار ایرانی است. وی قربانی شدن افسانه را ناشی از رفتارهای نادرست مردان داستان میداند و همزمان در پی اعطای منزلت و هویت شایسته به زنان جامعه است. این رویکرد در انتخاب کارکردهای عاطفی و اجتماعی شخصیت زن در رمان دل فولاد به وضوح قابل مشاهده است.

کارکردهای سنتی برجسته شخصیت صغری در «دختر رعیت» شامل زن قربانی، زن مطیع و زن بی‌سواد است؛ در مقابل کارکردهای سنتی شخصیت افسانه در دل فولاد، علاوه بر زن قربانی، شامل کارکردهای همسر، معشوقه و زن بیوه میشود. این تفاوت به غیر از نمایش تفاوت گفتمانی دو نویسنده، نشان‌دهنده تنوع و عمق پردازش شخصیت زن در رمان زنان نویسنده نسبت به رمان مردان نویسنده است.

کارکردهای عاطفی

کارکردهای عاطفی شخصیت زنان، در اصل خصوصیات، کنشهای درونی، و واکنشهای احساسی و رفتاری است که زنان در سیر داستان در موقعیتهای مختلف از خود نشان میدهند. این کنشها و واکنشها میتواند آنی و دفعی بوده، یا مستمر و ادامه‌دار باشد. به دیگر سخن، وقتی داستاننویس در مورد عواطف، احساسات، ذهنیات و ویژگیهای ذاتی و درونی زن سخن میگوید، مجموعه‌ای از این کارکردها را که دربردارنده صفات مثبت یا صفات منفی هستند، به کار میگیرد. کارکردهای منفی مانند زن اغواگر، زن فتنه، زن حسود، زن پریشان، زن تسلیم و کارکردهای مثبت مانند زن عاشق، زن ناجی و یاریگر، جملگی کارکردهایی هستند که میتوان از آنها به عنوان کارکرد عاطفی نام برد.

در رمان دختر رعیت، کارکردهای عاطفی شخصیت صغری به شدت تحت تأثیر موقعیت اجتماعی و طبقاتی او قرار دارد؛ زیرا هدف اصلی اعتمادزاده از روایت زندگی صغری، بیان شرایط حاکم بر جامعه و سیر تحولات سیاسی آن روز کشور در امتداد عقاید ایدئولوژیک خویش است. علاوه بر این، نویسنده در کاربست کارکردهای عاطفی قوی و متنوع در شخصیت صغری اهتمام و دقت کافی به خرج نمیدهد. صغری در فضایی رشد میکند که امکان بروز آزادانه احساسات و آرزوهای فردی برایش فراهم نیست؛ بنابراین در جای جای رمان با عواطف سرکوب شده و بسط نیافته و آرزوهای تحقق نیافته و نوعی تسلیم در برابر شرایط زندگی در وجود صغری روبرو میشویم. نویسنده، بیش از آنکه به تشریح جهان درونی صغری بپردازد، او را در بستر رخدادهای اجتماعی و طبقاتی رها میکند؛ صغری در کنشهای عاطفی خود منفعل بوده، فاقد انگیزشهای درونی مستقل و نیرومند است. از این رو، هر جا که بحث عواطف درونی صغری پیش کشیده میشود، نویسنده با اشاره‌ای اتر و توضیحی ناتمام از آن میگذرد و بدین سان کارکرد زنی با عواطف سرکوب شده را به تصویر میکشد:

- پس عروسی تو کی هست؟ کی بیاییم شیرینی بخوریم؟ صغری با شرمندگی سربه‌زیر می‌انداخت و جواب نمی‌داد و درحالی‌که به‌شتاب دور می‌شد با لرزش خفیفی در کتف سینه، با خود می‌گفت: «عروسی من؟ عروسی من شیرینیش کجا بود؟» (اعتمادزاده، ۱۳۸۴: ۸۳)

به‌تبع عواطف سرکوب‌شده صغری، گفتگوهای درونی شخصیت او که می‌توانست به‌خوبی معرف بعد زنانگی وی باشد، نه‌تنها این‌گونه نیست؛ بلکه اغلب منفی و پر از تردید و نمودی از کارکرد زن ناامید است. وی حتی مانند دیگر زنان، نمی‌تواند به رؤیاهای زیبا بیندیشد:

«آرزویی مبهم و دوردست، از یک زندگی پرمشقت اما مستقل، دلش را می‌سوزاند. خدایا! میشود که او هم مثل گیلان سروسامانی بگیرد؟» (همان: ۱۰۹)

یا: «آیا به صغری هم روزی که شوهر کند، خانم چیزی خواهد داد؟ آیا همین پول مواجهش را به او رد خواهد کرد؟ اوه! ای بابا...» (همان: ۱۰۹)

ویژگی مهم و برجسته صغری و ستون فقرات شخصیت او که کل داستان بر اساس آن پیش می‌رود، «دختر رعیت» بودن است؛ یک کارکرد مهم و دامنه‌دار منفی که تمامی کارکردهای شخصیت صغری، حتی کارکرد قدرتمند زن قربانی هم به آن گره‌خورده است. در نمونه‌های ذکر شده، آرمانهای او همواره در چارچوب شرایط طبقاتی و جایگاه فرودست اجتماعی‌اش تعریف میشوند. بسیاری از خواسته‌هایش پیش از شکل‌گیری، سرکوب میشوند. صغری نمیتواند خود را از سایه سنگین دختر رعیت بودن رهایی بخشد. در جاهای دیگر رمان نیز با این کارکردهای بسط داده نشده عاطفی و اغلب منفی روبرو هستیم:

«به او گفته بودند که بچه‌اش یک ساعت زنده نمانده است. او هم پذیرفته بود و از روی رضا گفته بود: «بهتر»» (همان: ۱۴۹)

میدانیم که «دیالوگ روش شگفت‌انگیزی برای آشکار کردن جنبه‌های مختلف شخصیت یک کاراکتر است» (عابدی، ۱۴۰۲: ۱۰۶) از این دیالوگ، شخصیت سست، منفعل و تسلیم صغری به وضوح ادراک میشود. از یک منظر متفاوت، در این گفتگو کارکرد عاطفی زن بی‌احساس و سنگدل نمود دارد؛ زنی که آرزوی به آغوش کشیدن فرزند به شکل اعجاب‌آوری در وجودش سرکوب شده است.

کارکرد عاطفی دیگر، کارکرد منفی زن فاقد قدرت تفکر و تشخیص است. صغری نه تنها عادت به اندیشیدن ندارد بلکه از اندیشیدن و فهمیدن دچار زحمت میشود.

«با این همه زحمت گرفتاری تازه‌ای هم سربارش گشته بود: می‌بایست فکر بکند، بسنجد، بفهمد، چه کار مشکلی!» (همان: ۹۷) این نمونه، موضع و طرز نگاه اعتمادزاده و جامعه مردسالار دهه سی به زنان را در قالب شخصیت منفعل و فاقد اندیشه صغری به روشنی بیان میکند؛ ارزش زن در این جامعه به‌قدری تنزل یافته است که فکرکردن و درک مسائل برای او کار مشکلی است. این جمله از صغری بیانگر آن است که «صرف‌نظر از نگرش رایج مردان عامی، خود زنان سنتی و پرده‌نشین نیز اغلب به باور حقارت و نقصان عقل و اندیشه خویش تن داده‌اند.» (داننده و همکاران، ۱۳۹۹). زندگی صغری سراسر انفعال و تسلیم است، تسلیمی که عاملش همان کارکرد سنتی زن مطیع و منفعل است. کارکرد عاطفی منفی تسلیم، تحمل تمام سختی‌ها و تحقیرها را برای او آسان میکند؛ تا جایی که حتی فریفته شدنش به‌وسیله پسر ارباب را گویی با خرسندی پذیرفته است:

«این اولین دروغ مهدی نبود، خود او هم آخرین دختری نخواهد بود که گول پسر ارباب را خورده باشد! پس بگذار این دوروزه به خوشی بگذرد، در زندگی امثال صغری از این روزها فراوان خواهد گذشت.» (اعتمادزاده، ۱۳۸۴: ۱۴۳)

شخصیت صغری از خصوصیات عاطفی برجسته زنانه بی‌بهره است. او مانند دیگر زنان فرصت تجربه عشق را پیدا نمی‌کند، برای مرگ و اعدام کسی که ساعتها با او گفتگو کرده است (رستم علی) اندوهگین نمی‌شود و بروز احساسات مختلف زنانه مانند حسادت، اغواگری و حتی سیاستهای زنانه در شخصیت او مشاهده نمی‌شود. در قسمتی از رمان که صغری به خاطر گرفتار شدن پدر به جرم جنگلی بودن، خود را مقصر اصلی این قضیه می‌داند، کارکرد عاطفی مثبت احساس گناه و شرمساری در شخصیت او نمود می‌یابد و البته این از موارد نادری است که کارکرد عاطفی مثبت را در شخصیت او می‌بینیم:

«هر بار که در دقایق تلخ صغری یادی از پدر میکرد سخت شرمنده میشد. خون به چهره‌اش میزد و گوشه‌هایش داغ میشد از خود میپرسید چگونه آن همه دلسوزی پدری در او بی‌جواب ماند؟ صغری حس میکرد که آن روز اگر کار به صورتی دیگر میگذشت سرنوشت پدرش هم امروز جز این بود.» (همان: ۱۳۴)

تلاقی این کارکرد عاطفی مثبت، با کارکردهای عاطفی منفی نظیر اضطراب، سادگی و زودباوری مهمترین عامل سوءاستفاده پسر ارباب از او میشود. بنابراین، همین کارکرد مثبت به جهت غلبه کارکردهای منفی در شخصیت صغری چه بسا به ضد خود تبدیل میگردد:

«اضطراب و نگرانی دختر از یک طرف، سادگی و زودباوری‌اش از طرف دیگر، مهدی را در فریب و نیرنگ خویش گستاختر میساخت.» (همان: ۱۳۵)

از این رهگذر، عملاً در شخصیت صغری از فضائل اخلاقی و کارکردهای عاطفی مثبت، نمونه درخور و پرننگی وجود ندارد:

«دختر نگاه دیگری از روی استغنا به زیورها کرد پس از آن، به‌دقت آنها را در جعبه چید، چفتش را بست و در سوراخ نهاد. وقتی که روی جعبه را با خاک میپوشاند، با خود گفت: «نه من که موش نیستم زن ارباب هم نیستم...» (همان: ۱۳۳)

احساس استغنا و بی‌نیازی نسبت به جواهرات زن ارباب یک کارکرد عاطفی مثبت است؛ اما کمی بعد جمله «زن ارباب هم که نیستم...» این کارکرد را کمرنگ ساخته، بلکه خنثی میکند؛ کارکرد منفی دختر رعیت بودن به صغری القا میکند که چون زن ارباب نیست لیاقت داشتن این جواهرات را ندارد و کارکرد عاطفی و منفی خود کم‌بینی و خود تحقیری، کارکرد مثبت احساس استغنا و بی‌نیازی را در شخصیت صغری تحت شعاع قرار میدهد. در قسمت پایانی داستان، صغری خانه ارباب را ترک میکند؛ البته او به خانه ارباب دیگر نمی‌رود؛ بلکه او خود را از دام کارکرد شخصیتی دختر رعیت بودن نجات میدهد. در پایان داستان، به‌وسیله کارکرد عاطفی مثبت و قدرتمند میل به آزادی و تغییر در زندگی، اغلب کارکردهای منفی در شخصیت او به یکباره رنگ میبازد:

«صغری بی‌هیچ دریغ و افسوس خانه ارباب را ترک گفت. در زندگی او فصلی تازه آغاز گشت...» (همان: ۱۵۱)

در رمان دل‌فولاد کارکردهای عاطفی شخصیت افسانه، گسترده‌تر و پیچیده‌تر از آن چیزی است که در «دختر رعیت» به آن اشاره شد. بخش عمده‌ای از این تفاوت به تمرکز روایت بر جهان ذهنی و تجربه‌های زیسته شخصیت زن دل‌فولاد باز میگردد. افسانه در طول داستان با طیف متنوعی از احساسات همچون ترس، تردید، امید، عشق، مسئولیت‌پذیری و میل به استقلال روبرو میشود. نکته مهم در مورد این کارکردها، این است که بیشتر آنها

تحت تأثیر کارکرد سنتی زن بیوه قرار دارند. افسانه، شخصیت اصلی داستان، زنی بیوه است و به‌خاطر همین مسئله در زندگی با دشواریهای گوناگون دست و پنجه نرم می‌کند. چون روانی‌پور خود یک زن است، واکنش شخصیت افسانه را در این موقعیتها با استفاده از کارکردهای عاطفی به‌خوبی نشان می‌دهد. افسانه به‌خاطر فرار از قضاوت‌های مردم، با پنهان‌کاری تلاش میکند که کسی از بیوه بودن او مطلع نشود، به همین روی کارکرد عاطفی و منفی زن پنهان‌کار به یکی از کارکردهای مهم شخصیت وی تبدیل میشود:

«به هیچ‌کس نزدیک نمیشد چرا که باید از آن درخت نارنج حرف میزد و شبی که گم کرده بود.» (روانی‌پور؛ ۱۳۷۴: ۲۴)

ترس از آشکارشدن راز بیوه بودن او همچنین ترس از نگاه‌ها و قضاوت‌های غلط، در تمام داستان همراه افسانه است. به بیان دیگر یکی از مهمترین مؤلفه‌های عاطفی شخصیت او اضطراب ناشی از قرار گرفتن در معرض قضاوت‌های اجتماعی مرتبط با بیوه بودن اوست. از همین رو، کارکرد عاطفی زن ترسو و مضطرب همواره شخصیت او را در داستان همراهی میکند:

«او حالا چطور به خانه برود؟ با این صورت که سرخ شده و موهایش؟ و این صورت و آن پیرزن که در قاب پنجره نشسته است. باید جوری برود که هیچ‌کس نبیند و یک زن، زنی که بیوه است مگر میتواند هر کاری بکند، هر کاری؟» (همان: ۲۳۲)

از آنجایی که افسانه زنی بیوه است، عقاید و باورهای غلط حاکم بر جامعه آن زمان اجازه ازدواج با یک مرد مجرد را به او نمیدهد و به تبع آن کارکرد عاطفی زن شکست‌خورده برای دومین بار در شخصیت او نمایان می‌شود: «سرهنگ و خانم سرهنگ با ترازوی خودشان ور میرفتند و دوتایی توی پنجره نشسته بودند. بیوه بود با پنج سال تفاوت سن.» (همان: ۲۶۶)

در مقابل، شخصیت افسانه کارکردهای عاطفی مثبت نیز دارد. او به یاری این کارکردها به تدریج بر احساس شکست و انفعال غلبه میکند. عشق، همدلی، مسئولیت‌پذیری و به ویژه نقش یاریگریانه او نسبت به دیگران اسباب رشد شخصیت وی را در داستان فراهم می‌آورد. همانطور که گفته شد یکی از کارکردهای عاطفی مثبت در شخصیت افسانه، کارکرد زن ناجی یا زن یاریگر است. این کارکرد را غالب داستان‌نویسان زن برای خلق شخصیت زنان در داستان به کار بسته‌اند. در آثار مردان، این کارکرد معمولاً برای نشان‌دادن شخصیت مادران فداکار، همسران دلسوز و یا معشوقان وفادار به کار میرود. با این حال، بیشتر نویسندگان زن، نه‌تنها از منظر سنتی بلکه از جنبه اجتماعی نیز به این کارکرد توجه میکنند.

روانی‌پور در رمان دل فولاد، کارکرد عاطفی زن یاریگر را ناظر بر هر دو بعد سنتی و اجتماعی به کار برده است. افسانه در سالهای جنگ به عنوان پرستار در یک بیمارستان صحرایی به مجروحان کمک میکرد که این نشان‌دهنده نمود کارکرد اجتماعی زن یاریگر در شخصیت او است. این کارکرد، علاوه بر ارزش انسانی، توانمندی و استقلال اجتماعی شخصیت زن را نیز در داستان برجسته می‌سازد و نمونه‌ای از نحوه بهره‌گیری نویسندگان زن از کارکردهای عاطفی برای تقویت شخصیت زن در متن داستان است:

«آن شبهای غریب! بیمارستان و سالهای اول جنگ و آن شب که سی رزمنده جوان را توی متقال پیچیده بود و تحویل سردخانه داده بود.» (همان: ۲۰۱)

در جایی دیگر از داستان، افسانه با کارکرد عاطفی زن عاشق به سیاوش کمک میکند تا بر اعتیاد خود فائق آید. از این رهگذر، بعد سنتی کارکرد زن یاریگر و زن حمایتگر در شخصیت او نمودار میشود:

«غذا را به زور و لقمه به لقمه به او داد و دختر کاتب رفت و از بالا پتویی آورد و روی او کشید و پرشهای دست‌وپای جوان هر لحظه زیاده‌تر میشد، باید با دکتر مهرسای تماس بگیرد.» (همان: ۱۹۸)

در مقایسه کارکردهای عاطفی شخصیت زن در دو درمان دختر رعیت و رمان دل فولاد، موارد زیر قابل تأمل است: در رمان دختر رعیت، شخصیت زن دارای ویژگیهای عاطفی سرکوب‌شده است و واکنشهای احساسی و عاطفی او اغلب جنبه منفی دارند و در عین حال، چنان که بایست بسط داده نشده‌اند. اعتمادزاده در طرح مسائل عاطفی و احساسی شخصیت زن، به کلی‌گویی بسنده کرده، از بیان جزئیات این مسائل غفلت ورزیده است؛ او از عواطف و احساسات زنانه تجربه مستقیمی ندارد و روایت داستان صغری تنها بهانه‌ای برای بیان نبود عدالت اجتماعی و شرح وقایع تاریخی آن دوران است. بر این پایه، احساسات شخصیت زن در این رمان غالباً در حاشیه روایت اجتماعی قرار می‌گیرد و کمتر مجال بسط و گسترش می‌یابد. به همین دلیل، کارکردهای عاطفی زنانه مانند حسادت، دلبری، اغواگری، تجربه عاشقی و سایر خصایص زنانه در رمان او مشاهده نمی‌شود. در مقابل، در رمان دل فولاد، با مجموعه‌ای گسترده از ویژگیها و خصایص زنان مواجهیم؛ زیرا روانپور به‌عنوان زن داستان‌نویس، تجربه مستقیمی از زندگی زنان دارد و از عواطف و احساسات زنانه به‌خوبی آگاه است. در رمان او جهان درونی زن به یکی از محورهای اصلی روایت تبدیل می‌شود. اغلب این احساسات از طریق حدیث نفس، یعنی گفتگوهای درونی که ویژگی غالب در شخصیت زنان است، در قالب شخصیت زن داستان بیان می‌شود، زیرا بر هیچکس پوشیده نیست که «زنان در خلال گفتگوهای درونی با خود بیش از هر چیز دغدغه دنیای درونیشان را روایت و برجسته می‌کنند». (محمدیان و سراج، ۱۴۰۳).

در این رمانها هر دو شخصیت زن از کارکرد سنتی زن قربانی برخوردارند، با این تفاوت که اعتمادزاده در به‌کارگیری کارکردهای عاطفی شخصیت صغری، تأثیر منفی این کارکرد را در نظر گرفته است؛ نتیجه آن نمایش شخصیتی ضعیف، مطیع و تسلیم‌شونده از صغری است. اما روانپور، در جایگاه یک زن داستان‌نویس، گویی چنین ضعف مطلق را در حق زنان برنمی‌تابد و تلاش می‌کند با خلق کارکردهای مثبت، شخصیت زن داستان را از بند کارکرد زن قربانی رها سازد. بدین ترتیب، شخصیت افسانه بر ترسهای خود غلبه می‌کند، عاشق می‌شود، با کارکرد عاطفی و مثبت زن یاریگر و حمایتگر، مردی را به زندگی بازمیگرداند و از طریق کارکرد عاطفی و مثبت زن قوی، شهامت می‌یابد تا برای یاری عشق خود در برابر دیگر مردان بایستد:

«دو بار دیگر زد که زن بلند شد و شانه‌اش را گرفت و فریاد کشید بیرون، بیرون آقا!» چنان فریاد کشیده بود که سرگرد با تعجب و ناباور نگاهش کرد و عقب نشست. (روانپور، ۱۳۷۱: ۲۰۳)

خلق این دست از کارکردهای عاطفی مثبت، در شخصیت زن داستان، ویژگی بارز داستانهایی است که نویسنده آنها زنان هستند. هدف آنان از کاربست این کارکردها، آن است تا با استفاده از ظرفیت مثبت آنها هویت از دست رفته زنان را بازیابند و قدرت نهفته زنان را به جامعه مردسالار ایرانی نشان دهند.

کارکردهای اجتماعی

کارکردهای اجتماعی به ویژگیها و خصوصیات اشاره دارد که یک زن در نتیجه حضور فعال و مؤثر در عرصه جامعه آنها را احراز می‌کند. این کارکردها در مقایسه با کارکردهای سنتی و عاطفی، از قدمت کمتری در رمان فارسی برخوردارند و بُعد جدید و متفاوتی از جایگاه زنان را در جامعه شکل می‌دهند. پس از حضور مثبت زنان در جامعه، داستان‌نویسان به‌ویژه زنان نویسنده، فرصت یافتند تا شخصیت‌های زن موفق را با کارکردهای اجتماعی مثبت به

داستانهای خود وارد کنند. این کارکردهای اجتماعی مثبت در ابتدا و البته بیش از همه مورد توجه نویسندگان زن قرار گرفت.

برای نویسندگان مرد، به دلیل تأثیر پذیری از گفتمان مردسالارانه حاکم بر جامعه ایران، استقلال فرهنگی و اجتماعی زنان چندان باورپذیر نبود. آنان در این موضوع تردید جدی داشتند و تصور میکردند فرهنگ ایران، فرهنگ مردان است و برای مردان ساخته شده و زن ایرانی از لحاظ فرهنگی عنصر وابسته‌ای است (براهنی، ۱۳۹۳: ۲۸۰)؛ بنابراین در داستانهای زن‌محور، نویسندگان مرد اغلب برای نشان دادن تصویر زن، از همان کارکردهای سنتی و عاطفی منفی استفاده میشد. در صورتیکه داستان درباره زنی بود که از چارچوب سنتی بیرون آمده، وارد جامعه شده است و اغلب شخصیت او با کارکرد منفی اغواگری یا زن فاحشه شناخته میشد. در این چارچوب، حضور زنان در جامعه تا حد زیادی امری مذمت شده به حساب می‌آمد. برای مثال، نویسندگانی مانند حجازی، مشفق کاظمی و محمد مسعود، هرچند مدافع آزادی زنان و مبلغان مدرنیزاسیون بودند، مضمون اصلی آثار خود را هرج و مرج ناشی از ورود زنان به عرصه عمومی جامعه قرار داده بودند. (صابرپور، ۱۳۹۲).

نگاه منفی مردان داستان‌نویس نسبت به حضور زنان در جامعه، تا قبل از وقوع انقلاب در دهه پنجاه ادامه یافت، تا اینکه زنان طی حوادث انقلاب از چهاردیواری خانه و سنت خارج شده و در اجتماع هویتی تازه یافتند و محدودیت‌ها را با ایجاد تردید در باورهای پذیرفته‌شده درباره زن پاسخ دادند (میرعابدینی، ۱۳۷۳: ۱۱۱). این پاسخدهی، همراه با حضور مثبت زنان در جامعه و تلاش برای کسب جایگاه ارزشمند، زمینه را برای ایجاد کارکردهای اجتماعی مثبت در داستانها فراهم آورد و زنان داستان‌نویس را به احترام و ارزش‌نهادن به شخصیت و هویت زنان واداشت. در نتیجه، چهره‌ای از زن ارائه شد که کارکردهای مثبت و ارزشمندی در جامعه داشت.

در بررسی کارکردهای اجتماعی رمان دختر رعیت، درمی‌یابیم که اعتمادزاده هیچ کارکردی با رویکرد اجتماعی برای شخصیت زن داستان قائل نشده است. این امر را میتوان به چند عامل نسبت داد: نخست، گفتمان مارکسیستی وی و همچنین گفتمان حاکم بر دهه سی که هنوز زمینه‌های پذیرش استقلال شخصیتی و حضور زنان را فراهم نیاورده بود؛ و دوم فقدان تجربه مستقیم و عمیق نویسنده از جهان زیستی زنان و دیگر اینکه اصولاً پیچیدگی و چندجانبه بودن در شخصیت‌های غالب رمانهای ایرانی چندان قابل مشاهده نیست (عابدی، ۱۴۰۲: ۱۰۴). این عوامل موجب شده است تا شخصیت صغری در چارچوب کارکردهای سنتی و منفعلانه‌ای همچون دختر رعیت، زن مطیع، زن بی‌سواد و زن فاقد قدرت تشخیص و تفکر، اسیر بماند. بدین ترتیب شخصیت او فاقد هرگونه کارکرد اجتماعی است و مسئله اشتغال و خدمت او در منزل ارباب دال بر استقلال مالی نبوده، بلکه جنبه استثماری دارد. استثماری که از سمت طبقه بالادست جامعه نسبت به طبقات فرودین اعمال میشود. بنابراین، کارکردن صغری نه یک کنش اجتماعی مثبت، بلکه در اصل تلاشی برای فائق آمدن بر غول فقر و رفع غم نان است.

در مقابل روانپپور، با تأسی از ایدئولوژی/گفتمانی خود، در به کارگیری کارکردهای اجتماعی در رمان دل فولاد عملکرد موفق و موثری داشته است. او با عبور از کارکردهای صرفاً سنتی و عاطفی، و گنجاندن آنها در بستری از تحول و پویایی، شخصیت افسانه را به سوی دستیابی به جایگاهی مثبت و استقلال یافته در جامعه سوق میدهد. به بیان دیگر، هدف اصلی او از روایت داستان افسانه، ترسیم مسیر رهایی از قربانی بودن و محدودیت‌های کلیشه‌ای سنتی و رسیدن به استقلال و عاملیت مثبت اجتماعی است. از منظر او و بسیاری از زنان داستان‌نویس کسب جایگاه اجتماعی مثبت و دستیابی به استقلال شخصیتی زنان، راهکاری مهم و اساسی برای مقابله با مشکلات و نابرابریهایی است که زنان در جوامع سنتی و مردسالار با آن مواجه اند.

کارکردهای منفی زن بیوه و زن قربانی، زمینه‌ساز اصلی به‌وجود آمدن کارکردهای اجتماعی مثبت در شخصیت افسانه است. روانپپور از این کارکردهای منفی به عنوان محرک و انگیزه‌ای استفاده میکند تا تلاش یک زن را برای رها شدن از تبعات این کارکردهای منفی، از طریق به‌دست آوردن جایگاه مثبت در جامعه به نمایش بگذارد. او به‌تنهایی به تهران سفر میکند و در آنجا بدون خانواده برای خودش خانه‌ای اجاره کرده و برای اولین بار با کارکرد مثبت زن مستقل زندگی میکند:

«تا دیروقت شب کار کرده بود و حالا اولین بار بود که بعد از سالها در خانه خودش بیدار میشد و نه در اتاق خودش؟! خانه خودش حسی گمشده آشنا: دوتا اتاق و همه چیز از آن خودش. یک خانه مستقل، یک جای خوب.» (روانپپور، ۱۳۷۱: ۸۳)

افسانه برای رهایی از تبعات کارکرد زن بیوه و جهت نیل به استقلال مالی و صیانت از شخصیت فردی، در یک انتشاراتی در قامت یک زن متخصص و در یک فضای مطلوب مشغول به کار میشود و بدین‌سان کارکرد اجتماعی مثبت؛ یعنی کارکرد زن شاغل در شخصیت او شکل میگیرد:

«منشی در را آهسته بست. جلسه نقد و تحلیل؟! خونی انگار در رگ‌هایش دوید جانی تازه گرفت و دید که آن زن، همو که آن‌سوی سیم جیغ میکشید با صدایی که از آب نمک بود عقب نشست.» (همان: ۲۸)

کارکرد زن نویسنده نیز یک کارکرد اجتماعی مثبت و شاخص در شخصیت افسانه است. نویسنده این کارکرد را بدین منظور در شخصیت افسانه می‌گنجاند تا کارکردهای منفی زن بیوه و زن قربانی را در شخصیت وی عقب زده، نمود منفی آنها را تحت شعاع قرار دهد. اصولاً علت اصلی روی آوردن افسانه به نویسندگی این است تا به پدرش بفهماند که دیگر آن زن ضعیفی نیست که با لباس خواب از خانه شوهرش گریخته بود:

«و پدر فریاد کشید: نمیتوانی، نمیتوانی تو زنی یک زن با پیراهن نازک نارنجی...» (همان: ۳۸)

او اینک در جامعه خود به یک نویسنده موفق تبدیل شده است:

«یک روز باید تمام مردم این سرزمین غریب کتاب‌های تو را بخوانند.» (همان: ۲۱)

بنابراین، افسانه زنی است با تحصیلات دانشگاهی، با کارکرد اجتماعی زن باسواد، بلکه بالاتر از آن زن باسواد نویسنده‌ای که برای دیگر باسوادان خوراک فکری تولید میکند:

«ش... شما روانشناسی خواندین؟» «بله» «این درسته که روانشناسا میتونن آدما رو نجات بدن؟». (همان: ۹۳)

دیگر کارکرد اجتماعی نیرومند در شخصیت افسانه که مستقیماً تحت تأثیر گفتمان فمینیستی نویسنده است و او را از قهرمانان منفعل و سنتی رمانهای اجتماعی پیشین متمایز می‌سازد، کارکرد مثبت زنی با تفکر و فعالیت سیاسی است؛ کارکردی که در اغلب رمانهای اولیه واقع‌گرا و اجتماعی منحصراً به مردان اختصاص دارد:

«تسریں به دنبالش آمده بود سر وقت مثل همان موقع که سر ساعت می‌آمد و به یاد روزهای انقلاب که هر دو در خیابان شاهرضا میدویدند و اعلامیه پخش میکردند، ساعتها همان گوشه روبروی دانشگاه ایستاده بودند...» (همان: ۶۴).

روانپپور با استفاده از این کارکرد، کلیشه زنان به حاشیه رانده شده در عرصه سیاست را به چالش میکشد و این پیام را به خواننده منتقل میکند، که زنان نیز با بدست آوردن استقلال شخصیتی و قدرت تفکر مستقل میتوانند در تحولات مهم سیاسی و فرهنگی جامعه مانند انقلابهای بزرگ، نقش مهم و پررنگی ایفا کنند.

به‌طور خلاصه، رویکرد روانپپور در به کارگیری کارکردهای اجتماعی، بیانگر نگاه مثبت او به زن اجتماعی ایرانی است. او به تبع این نگاه، با عبور از کلیشه‌ها و محدودیتهای سنتی و پشت پا زدن به انفعال، به عاملیتی پویا و

تأثیرگذار در جامعه خویش دست مییابد؛ رویکردی که در رمان اعتمادزاده، به دلایل ساختاری و گفتمانی یاد شده، غایب است.

نتیجه‌گیری

تحلیل کارکردهای شخصیت زن در رمانهای «دختر رعیت» اثر اعتمادزاده و «دل فولاد» اثر روانپور نشان میدهد که نویسندگان در خلق شخصیت زن در داستانهای خود، تحت تأثیر مستقیم ایدئولوژی/گفتمانی بوده‌اند که به آن تعلق داشته‌اند. علاوه بر این، جنسیت هر کدام از دو نویسنده نیز نقش مهم و ملموسی در انتخاب کارکردهای شخصیت زنان و نحوه طرح آنها در داستان ایفا میکند. تفاوت در تجربه زیستی و دیدگاه اجتماعی نویسندگان، به شکل‌گیری تصویری متفاوت از زن در هر دو رمان منجر شده است. به بیان دیگر هرچند هر دو نویسنده داستان خود را در فضای اجتماعی و واقعگرایانه شکل داده‌اند، اما کیفیت و نوع کارکردهای به کار گرفته شده در شخصیت‌پردازی زنان، تفاوت‌های بنیادینی را آشکار میسازد، که به‌طور معناداری تحت تأثیر دو عامل زمینه‌های گفتمانی جامعه و جنسیت نویسندگان دو رمان قرار دارد.

در رمان دختر رعیت، اعتمادزاده به دلیل نداشتن تجربه مستقیم از دنیای زنان، نتوانسته است تمام زوایای شخصیت زن را به طور کامل در قالب شخصیت داستان خود نمایش دهد و با توجه به تعلق این رمان به دهه سی و غلبه نگاه مردسالارانه در آن، کارکردهای شخصیت زن در آن محدود به ویژگیهای سنتی و منفی است و اغلب با کلی‌گویی و عدم ورود جدی به توصیف جزئیات همراه است. شخصیت صغری، مطیع، فاقد قدرت تفکر و تشخیص، و تحت سیطره مطلق ساختارهای اجتماعی است و کارکردهای اجتماعی در او دیده نمیشود. مهمترین کارکرد شخصیت صغری، «زن قربانی» بودن اوست که بر تمام ابعاد زندگیش سایه افکنده و سایر کارکردهای زنانه او را تحت تأثیر قرار داده است. در واقع، شخصیت منفعل صغری بازتاب نگاه از بالا و نگاه ابزاری به زن است و نویسنده مرد داستان، از این شخصیت صرفاً برای نقد نظام طبقاتی ارباب-رعیتی و به عنوان نمادی از ستم‌دیدی اجتماعی بهره میبرد.

در مقابل، روانی‌پور، به عنوان یک زن داستان‌نویس، ضمن برخورداری از تجربه زیستی مشترک با زنان، توانسته است با رویکردی جزئی‌نگرانه و با بهره‌مندی از تکنیک‌هایی همچون «حدیث نفس» یا همان گفتگوهای درونی ابعاد چند لایه و پیچیده زن ایرانی در دوره معاصر را به تصویر بکشد. شخصیت زن رمان دل فولاد، علاوه بر برخورداری از کارکردهای سنتی و منفی مانند زن قربانی و زن بیوه، از کارکردهای عاطفی و اجتماعی مثبت و متنوع معتناهی نیز برخوردار است. این کارکردها شامل زن عاشق، زن یارِ یگر، زن مستقل، زن باسواد، زن شاغل و زن نویسنده است. همچنین افسانه زنی با کنشگری سیاسی است، که موجب میشود او توانایی مقابله با محدودیتها و تبعیضهای اجتماعی را داشته باشد. روانی‌پور با گزینش این کارکردها نشان میدهد درک عمیقی از جهان زنانه دارد و انتخاب این کارکردها گویای تلاش او برای بازتعریف عاملیت و هویت زنان در تقابل با گفتمانهای سلطه‌جویانه است.

شخصیت زن در رمان روانی‌پور، با بهره‌گیری همزمان از کارکردهای سنتی و اجتماعی، به مثابه نمونه‌ای از زن قدرتمند، آگاه و مستقل درمی‌آید؛ زنی که قادر است در مقابل فشارها و تحقیرهای جامعه مردسالار ایستادگی کند. این در حالی است که در رمان اعتمادزاده، شخصیت زن تحت سلطه کارکردهای منفی قرار دارد و هیچ کارکرد اجتماعی و مثبت واقعی برای او تعریف نشده است. تنها کارکرد مشترک میان شخصیت‌های زن در هر دو رمان، کارکرد سنتی و منفی زن قربانی است و جز این، دیگر کارکردها در تضاد با یکدیگر هستند. کارکرد زن

قربانی نیز در هر یک از این رمانها نمود و بروز، و سرانجام متفاوتی دارد؛ در رمان اعتمادزاده این کارکرد به عنوان عاملی برای انفعال و سرکوب کامل شخصیت عمل میکند، حال آنکه در رمان روانی‌پور، همین کارکرد به مثابه سکوی پرتابی برای خلق کارکردهای مثبت و پویا درمی‌آید و زمینه‌رهایی و رشد شخصیت زن را فراهم می‌آورد. فرجام سخن و سرانجام تحلیل، میتوان نتیجه گرفت که ایدئولوژی که نویسنده به آن وفادار است، همراه با جنسیت و تجربه زیست نویسنده و فرهنگ حاکم بر جامعه، تأثیر قابل توجهی بر نحوه شکل‌دهی به شخصیت زن داستان و انتخاب کارکردهای او دارد. روانی‌پور با تأثیر گرفتن از مولفه‌های فمینیستی و استفاده متوازن از کارکردهای مثبت و منفی، و رویکردی چند وجهی توانسته است شخصیت زن داستانش را از محدودیتها و کلیشه‌های سنتی رها کرده، تصویری چندلایه، پویا و با قابلیت تعامل اجتماعی و فردی از او ارائه دهد، به گونه‌ای که رمان «دل‌فولاد» را میتوان نمونه‌ای برجسته از کاربرست کارکردهای متنوع زنانه -شامل ابعاد سنتی، عاطفی و اجتماعی- در خدمت نقد فرهنگی و بازآفرینی هویت زن ایرانی به شمار آورد. حال آنکه، اعتمادزاده با تأثیر پذیری مستقیم از ایدئولوژی مارکسیستی خود، با به تصویر کشیدن رنج مضاعف زنان طبقه رعیت و فرو دست جامعه، بیشتر به بازنمایی محدود و منفی شخصیت زن اکتفا کرده است. این تفاوت نشان میدهد که اغلب زنان نویسنده قادرند تصویر کاملتر و واقع‌گرایانه‌تری از زندگی، عواطف و توانمندیهای زنان ارائه دهند و نقش برجسته‌تری در داستان‌پردازی زنانه ایفا کنند.

مشارکت نویسندگان:

این مقاله از رساله دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه تبریز استخراج شده است. جناب آقای دکتر محمد رضا عابدی حقیقه استاد راهنمای اول این رساله و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم مریم سوری بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. جناب آقای دکتر محمد خاکپور بعنوان استاد راهنمای دوم و آقای دکتر محمد مهدیپور بعنوان استاد مشاور در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی این پژوهش مشارکت داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر چهار پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی:

نویسندگان مراتب تشکر و قدردانی خود را از مدیر گروه رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز و مدیر مسئول و اعضای هیأت تحریریه نشریه وزین بهار ادب اعلام مینمایند.

تعارض منافع:

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. در این تحقیق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی رعایت شده و هیچ تخلف و تقلبی در آن صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش بر عهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Abedi, M. R. (2023). *Shenakht-e Roman* [Understanding the Novel]. Tabriz: Hasanlu.
- Adel-Nia, R. (2017). *Moqayese-ye Tsvir-e Zan dar Asar-e Dastan-nevisan-e Seh Deheh...* (Master's Thesis). University of Qom.
- Aman-Khani, I. (2021). *Negahi-ye Tazeh be Nazariyeh-ye Adabi* [A New Look at Literary Theory]. Isfahan: Khamoush.
- Barahani, R. (2014). *Tarikh-e Mozakkar* [Masculine History]. Tehran: Negah.
- Brown, H. (2016). *Marx on Gender and the Family: A Critical Study* (F. Raji & F. Afari, Trans.). Tehran: Shirazeh.
- Danandeh, F., & Moshtagh Mehr, R. (2020). The Social Image of Women in Contemporary Stories (1940s-1990s). *Pazhuheshnameh-ye Adabiyat-e Moaser-e Iran*, (3), 93-106.
- Dast-Pak, Z., Hamidian, S., & Tahmasebi, F. (2024). Polyphony in the Novel *Dokhtar-e-Ra'iyat* by Beh-Azin based on Bakhtin's Dialogism. *Matn-Pazhuhi-ye Adab*, 28(102), 217-251.
- E'temadzadeh, M. (2005). *Dokhtar-e-Ra'iyat* [The Peasant's Daughter]. Tehran: Donya-ye No.
- Farzi, H. R., & Ghobadi, P. (2013). A Study of the Novel *Dokhtar-e-Ra'iyat* by Mahmoud E'temadzadeh Based on Lucien Goldmann's Genetic Structuralism. *Baharistan-e Sokhan*, 9(21), 1-23.
- Hosseini, M. (2005). Female Narrative in Women's Fiction Writing. *Mahnameh-ye Adabiyat va Falsafeh*, (9), 94-101.
- Khadiv Pour, R., Zirak, S., & Farzad, A. H. (2022). A Psychoanalytic Analysis of the Female Character in *Del-Foulad* Based on Karen Horney's Views. *Motale'at-e Interdiscipliner-e Adabiyat, Honar va Olum-e Ensani*, 2(2), 121-144.
- Khodadoust, S., Dehghan, A., & Farzi, H. R. (2020). Postmodernist Narrative Techniques in Moniru Ravanipour's Novel *Del-Foulad*. *Pazhuheshnameh-ye Naqd-e Adabi va Balaghat*, 9(4), 39-62.
- Meskub, S. (1993). The Sad Story or the Real Novel. *Kalk-e Naqd-e Adabi*, (45 & 46), 51-76.
- Mehri, E., Asadi, A. R., & Shohani, A. R. (2020). A Feminist Critique of Moniru Ravanipour's Novel *Del-Foulad* Focusing on the Issue of Employment. *Pazhuheshnameh-ye Maktab-ha-ye Adabi*, 4(10).
- Mir-Abedini, H. (1994). *Sad Sal Dastan-nevisi dar Iran* [One Hundred Years of Fiction Writing in Iran]. Tehran: Cheshmeh.

- Moshirzadeh, H. (2006). *Az Jonbesh ta Nazariyeh-ye Ejtemai: Tarikh-e Do Qarn-e Feminism* [From Movement to Social Theory: The Two-Century History of Feminism]. Tehran: Pajouhesh-e Shirzad.
- Mohammadian, H., & Seraj, S. A. (2024). Pioneers of Feminine Fiction Writing in Persian and Arabic Literature with Emphasis on Female Fiction Writers in the 19th Century. *Kavoshnameh-ye Adabiyat-e Tatbighi*, 13(3).
- Naseri, F. (2020). Feminist Analysis of Moniru Ravanipour's Novel *Del-Foulad* Based on Jung's Psychoanalytic Critique of Individuation. *Dehkhoda Journal*, 12(44), 247-268.
- Newman, M. (2023). *Socialism: A Very Short Introduction* (H. R. Mosayebi, Trans.). Tehran: Agah.
- Ravanipour, M. (1992). *Del-Foulad* [Steel Heart]. Tehran: Niloufar.
- Ritzer, G. (1995). *Sociological Theory in the Contemporary Era* (M. Salasi, Trans.). Tehran: Elmi.
- Saberpour, Z. (2013). *Tsvir-e Zanan dar Roman-e Farsi (1357-1367)* [The Image of Women in the Persian Novel (1978-1988)] (Doctoral Dissertation). Ferdowsi University of Mashhad.
- Thompson, M. (2016). *Introducing Political Philosophy* (M. Saber Ghadam, Trans.). Tehran: Ettela'at.
- Yavari, H. (2002). *Tahlil-e Shakhshiyat-e Zan dar Asar-e Novisandegan-e Zan va Moghayese-ye an ba Asar-e Novisandegan-e Mard* (Master's Thesis). Tarbiat Moallem University of Tehran.

فهرست منابع فارسی

- امن‌خانی، عیسی (۱۴۰۰)، نگاهی تازه به نظریه ادبی، چاپ اول، اصفهان: نشر خاموش.
- اعتمادزاده، محمود (۱۳۸۴)، دختر رعیت، چاپ اول، تهران: دنیای نو.
- براون، هتر (۱۳۹۵)، مارکس درباره جنسیت و خانواده: مطالعه‌ای انتقادی، ترجمه فرزانه راجی و فریدا آفاری، تهران، شیرازه.
- براهنی، رضا (۱۳۹۳)، تاریخ مذکر، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
- تامپسون، مل (۱۳۹۵)، آشنایی با فلسفه سیاسی، ترجمه معصومه صابر قدم، تهران، اطلاعات.
- حسینی، مریم (۱۳۸۴)، روایت زنانه در داستان‌نویسی زنان، *ماهنامه ادبیات و فلسفه*، شماره نهم، تیرماه، صص ۹۴-۱۰۱.
- خدادوست، صادق و دهقان، علی و فرضی، حمیدرضا (۱۳۹۹)، فنون روایی پسانوگرایی در رمان دل فولاد منیرو روانی‌پور، *پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت*، دوره نهم، شماره چهار، صص ۳۹-۶۲.

خدپو پور، روح‌الله و زیرک، ساره و فرزاد، عبدالحسین (۱۴۰۱)، تحلیل روانکاوانه شخصیت زن دل فولاد بر اساس آرای کارن هورنای، مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، شماره دوم، سال دوم، پاییز و زمستان، صص ۱۲۱-۱۴۴.

داننده، فریده و مشتاق مهر، رحمان (۱۳۹۹)، تصویر اجتماعی زن در داستان‌های معاصر (دهه ۴۰ تا ۷۰)، پژوهش‌نامه ادبیات معاصر/ایران، شماره ۳، بهار و تابستان، صص ۹۳-۱۰۶.

دست‌پاک، زهره و حمیدیان، سعید و طهماسبی، فرهاد (۱۴۰۳)، چندصدایی در رمان دختر رعیت اثر به آذین با کاربست رویکرد گفت و گومندی باختین، متن‌پژوهی ادب، دوره ۲۸، شماره ۱۰۲، زمستان، صص ۲۱۷-۲۵۱.

روانی‌پور، منیرو (۱۳۷۱)، دل فولاد، چاپ دوم، تهران: انتشارات نیلوفر.

ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.

صابرپور، زینب (۱۳۹۲)، تصویر زنان در رمان فارسی (۱۳۵۷-۱۳۶۷)، رساله دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد، شهرپور.

عابدی، محمدرضا، (۱۴۰۲)، شناخت رمان (ترجمه و تعلیق کتاب مطالعه رمان از جرمی هاثورن)، چاپ اول، تبریز: حسنلو

عادل‌نیا، ریحانه (۱۳۹۶)، مقایسه تصویر زن در آثار داستان‌نویسان سه دهه باتکیه بر رمان‌های شوهر آهو خانم، سنگ صبور، باغ بلور، دل فولاد، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و از شیطان آموخت و سوزاند، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه قم.

فرضی، حمیدرضا و قبادی، پریسا (۱۳۹۲)، بررسی رمان دختر رعیت محمود اعتمادزاده بر اساس دیدگاه ساخت‌گرایی تکوینی لوسین گلدمن، نشریه بهارستان سخن، دوره نهم، شماره بیست و یک، بهار، صص ۱-۲۳.

محمدیان، حسین و سراج، سید علی (۱۴۰۳)، پیشگامان داستان‌نویسی زنانه در ادبیات فارسی و عرب با تأکید بر داستان‌نویسان زن در قرن نوزدهم، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، دوره سیزدهم، شماره ۳، (پیاپی ۵۱).

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، چاپ اول، تهران پژوهش شیرزاد.

مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۲)، قصه پر غصه یا رمان حقیقی، کلک نقد ادبی، شماره ۴۵ و ۴۶، آذر و دی، صص ۵۱-۷۶.

مهری، عفت و اسدی، علیرضا و شوهانی، علیرضا (۱۳۹۹)، نقد فمینیستی رمان دل فولاد اثر منیرو روانپور با تمرکز بر مسأله اشتغال، پژوهشنامه مکتبهای ادبی، سال چهارم، شماره دهم.

میرعابدینی، حسن (۱۳۷۳)، صدسال داستان‌نویسی در ایران، چاپ سوم، تهران: نشر چشمه.

ناصری، فرشته (۱۳۹۹)، تحلیل فمینیستی رمان دل فولاد منیرو روانپور بر اساس نقد روانکاوانه فردیت یونگ، نشریه دهخدا، دوره دوازدهم، شماره ۴۴، صص ۲۴۷-۲۶۸.

نیومن، مایکل (۱۴۰۲)، سوسیالیسم: درآمدی کوتاه، ترجمه حمیدرضا مصیبی، تهران، آگه.
یاوری، هادی (۱۳۸۱)، تحلیل شخصیت زن در آثار نویسندگان زن معاصر و مقایسه آن با آثار نویسندگان مرد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت‌معلم تهران.

معرفی نویسندگان

مریم سوری: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: souri.m60@gmail.com)
(ORCID: 0009-0003-8456-2536)

محمد رضا عابدی جیغه: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: abedi@tabrizu.ac.ir : نویسنده مسئول)
(ORCID: 0000-0003-1640-3288)

محمد خاکپور: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: khakpour@tabrizu.ac.ir)
(ORCID: 0000-0003-0957-5903)

محمد مهدی پور: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: mohammad.mahdipour@tabrizu.ac.ir)
(ORCID: 0000-0002-4536-8920)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Maryam Souri: PhD student in the Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Email: souri.m60@gmail.com)
(ORCID: 0009-0003-8456-2536)

Mohammad Reza Abedi Jigheh: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Email: abedi@tabrizu.ac.ir : Responsible author)
(ORCID: 0000-0003-1640-3288)

Mohammad Khakpour: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Email: khakpour@tabrizu.ac.ir)
(ORCID: 0000-0003-0957-5903)

Mohammad Mehdi Pour: Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Email: mohammad.mahdipour@tabrizu.ac.ir)
(ORCID: 0000-0002-4536-8920)